

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (۱) اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲) الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)»

سؤالی شده که مقداری تخصصی است و آن این است که آیه «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»؛ توی پیغمبر خارج بکنی مردم را از ظلمت به سوی نور و خطاب آیه به کل الناس است، آیا این آیه ائمه را هم شامل می‌شود یا نه؟ آیا این‌ها هم در ظلماتی هستند که باید به سمت نور بروند؟ بالاخره این الناس خود پیغمبر را هم شامل می‌شود. الان این یکی از مباحث به‌روز عقیدتی شده که آیا ائمه در مدت زندگیشان تکمیل می‌شوند یا تکمیل نمی‌شوند؟

جواب: در این مباحث یک خلط بحث دارد انجام می‌شود و آن این است که بین عیب و نقص فاصله است. عیب یک چیز است و نقص یک چیز دیگر است. ائمه در طول حیاتشان ناقص هستند؛ یعنی دارند تکمیل می‌شوند. اگر قرار باشد این عبادت‌ها و ضجه‌های امیرالمؤمنین تکمیل نکنند، به چه درد می‌خورد؟! اگر قرار باشد این‌ها حضرت را بالا نبرد، به چه درد می‌خورد؟ این که آیا بالا می‌روند یا نمی‌روند؟ بالا می‌روند. تکمیل شدن یک مطلب است و معیوب بودن یک مطلب دیگر است. و این دوتا دارد با هم خلط می‌شود. ائمه معیوب نیستند، ولی تکمیل می‌شوند. به عنوان مثال: من دو تا بچه دارم. بچه‌ی اول من مثل بلبل حرف می‌زند، بچه‌ی کوچکم نصفه و نیمه حرف می‌زند، ولی آیا این معیوب است که دارد این جور حرف می‌زند؟ نه! بلکه حرف زدنش ناقص است. این آدم معیوبی نیست. این ناقص است و به تدریج حرف زدنش تکمیل می‌شود. مثلاً بارهای بزرگی را که دمونتازه می‌کنند و سوار کشتی می‌کنند و خرده خرده می‌آورند، هر تکه‌اش جدا می‌رسد. تکه‌ی اول آن که آمده، ناقص است، تکه‌های بعدی آن به تدریج می‌آید و این پشت سر هم تکمیل می‌شود. این یک حرف است و این که اگر همه آن آمد و سوار شد، باز هم می‌بینید آن دستگاه کار نمی‌کند! پس معلوم است که این دستگاه معیوب است. معیوب بودن با ناقص بودن فرق دارد. رجس و

پلیدی داشتن با ناقص بودن فرق دارد. این که ائمه در طول حیاتشان تکمیل می‌شوند، قطعاً می‌شوند. اصلاً یک امام از قبل از امامت تا بعد از امامتش فاصله‌ی رتبه‌ی وجودی‌اش است و دارد تکمیل می‌شود. تکمیل شدنش یک حرف است و این که رجس و پلیدی دارد یک حرف دیگر است. دو نفر ممکن است اصول بهداشتی را رعایت کنند؛ یعنی قبل از غذا دستشان را می‌شویند. به یک نفر از این‌ها دکتر گفته که این اصول بهداشتی را رعایت می‌کنی که درمان بشوی و یک نفر دارد اصول بهداشتی را رعایت می‌کند که اصلاً مریض نشود. بین نماز خواندن با نماز خواندن فرق است. امیرالمؤمنین نماز می‌خواند، ما هم نماز می‌خوانیم. ما نماز می‌خوانیم تا درمان بشویم، ولی امیرالمؤمنین نماز نمی‌خواند که درمان بشود. امیرالمؤمنین به دو جهت نماز می‌خواند. کارکرد نمازش به دو جهت است: یکی این که مریض نشود. دوم این که تکمیل بشود. آن کسی که قبل از غذا دستش را می‌شوید، لزوماً مریض نیست. می‌تواند یک نفر از اول عمر تا آخر عمر اصول بهداشتی را رعایت کند و این به معنی مریض بودن نیست، برای مریض نشدن است. این که در آیه تطهیر داریم «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب: ۳۳)؛ اصلاً دامنه‌ی رجس را از شما فاصله دادیم، جنس رجس را از شما فاصله دادیم، نه این که «لِيُذْهِبَ مِنْكُمُ الرِّجْسَ». پلید نبودند که بخواهند پاک شوند، ولی ناقص هستند و دارند تکمیل می‌شوند. لذا اگر ظلمت را به معنی پلیدی بگیرد، ائمه در نورند، و این کارها را هم دارند انجام می‌دهند که در نور بمانند، ولی اگر به معنی نقص باشد، ائمه هم «مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» هستند؛ [به سوی کمال و نور در حرکت‌اند] مهم این است که چه چیز دارد اراده می‌شود. تکمیل شدن هم با عصمت سازگار است. این دستگاهی که دمونتاژه دارد می‌آید، درست و سالم است. خراب نیست و قرار نیست چیزی از آن درست شود. خرده خرده دارد می‌آید تا تکمیل شود. این فرق بهداشت و درمان است.

این آیه می‌گوید: توی پیغمبر اخراج از ظلمت به سوی نور می‌کنی. آن چیزی که راجع به اذن توضیح دادیم، این آیات را جمع می‌کند. خیلی وقت‌ها این جزء فرهنگ‌های قرآن است. در زبان قرآن یک موقع می‌گوید: همه کار به دست من است «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» (فاطر: ۳)؛ سؤال استفهام انکاری یعنی چه؟ اصلاً خالق جز خدا هست؟ نه! و گاهی می‌گوید: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» (مائده: ۱۱۰)؛ توی حضرت

عیسی خلق کردی، منتها با فرهنگ اذن که در آن، نظام طولی محفوظ می‌ماند. یعنی شما این اذن تکوینی طولی را نگه‌دار، اشکالی ندارد بگویی: پیغمبر خلق می‌کند. پیغمبر تشریح می‌کند. پیغمبر اخراج از ظلمت به نور می‌کند، منتها به اذن. شما این قاعده طولی بودن را نگه‌دار. یک موقع در این اخراج از ظلمت به نور خدا می‌گوید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷)؛ خداست که دارد اخراج می‌کند از ظلمات به سمت نور و در این جا می‌بینید که می‌گوید: پیغمبر از ظلمت به نور اخراج می‌کند «باذن ربهم»؛ یعنی در این دستگاه نگاه بکنید که همه کار، همه فیوضات به دست خداست. به این کانال‌ها و وسائط فیض هم به اذن رسیده. این می‌شود فرهنگ اذن، وقتی این جور آیات گاهی اوقات خلط می‌شود، این فرهنگ اذن این‌ها را جمع می‌کند.

مثلا در سوره قصص، آیه ۵۶ به پیغمبر می‌گوید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ ای پیغمبر! تو هدایت نمی‌کنی، خدا هدایت می‌کند. این کسی که هدایت می‌کند تو نیستی. این‌ها چالش‌های قرآن است که کسانی که با زبان قرآن آشنا نباشند، هی توی دست‌اندازها می‌افتند و نمی‌فهمند که «لتخرج الناس»؛ آیا این پیغمبر است که دارد هدایت می‌کند؟! یا «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ کسی که تو بخواهی هدایت نمی‌شود؟! خدا هدایت می‌کند «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ و او اعلم است به هدایت‌شوندگان.

بعد می‌آیی در آیه ۵۱ سوره شوری که دارد: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»؛ و این چنین بود که ما روحی را از امر خودمان (این‌ها معانی بسیار سنگینی است) «مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ اصْلا تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان چیست. (وقتی کان بر سر فعلی می‌آید؛ یعنی تو اصلا این کاره نبودی) «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»؛ ما او را قرار دادیم نوری که به واسطه‌ی آن، آن عبادی را که بخواهیم «وَأِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

فرهنگ قرآن این گونه است که گاهی می‌گوید: ما هدایت کردیم و گاهی می‌گوید «وَأِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»، جمع این دو این می‌شود که تو هدایت می‌کنی به اذن. تو هدایت نمی‌کنی مستقلا.

آقای امجد اصرار دارند که هر چه خدا دارد ائمه دارند، منتها واجب ممکن نمی‌شود و ممکن واجب نمی‌شود؛ یعنی شما استقلال او را از او بگیر، هر چه می‌خواهی بگو. راجع به پیامبر هم در روایت و هم در قرآن [هر آنچه درباره خدا داریم] داریم؛ مثل آینه. رویت را به آینه کن و به تصویر در آینه بگو تو چقدر زیبایی! همه این‌ها به صاحب تصویر برمی‌گردد. شما استقلال را بگیر و بعد هر چه راجع به آن صورت می‌خواهی بگو. این می‌شود فرهنگ اذن.

آیاتی که بعضی به عنوان تناقضات قرآن دارند می‌نویسند، به خاطر این است که با فرهنگ قرآن آشنا نیستند.

مطلب بعدی لام «لِتُخْرِجَ» است. علامه می‌گویند: این «لام غایت الخلق» است.

ما چند لام داریم: یکی از لام‌های معروف «لام عاقبت» است. یکی «لام غایت» است. لام غایت هدف را نشان می‌دهد مثل «تا» در فارسی: برو درس بخوان تا باسواد شوی! یعنی به هدف و غایت باسواد شدن درس بخوان! لام عاقبت را ما هم در فارسی داریم، منتها کم استعمال.

مثلا از آیه ۷ سوره قصص دارد: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»؛ و وحی کردیم ما به مادر موسی که موسی را شیر بده «فَإِذَا خِفتَ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ»؛ وقتی بر جانش ترسیدی، بیندازش در دریا. «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي»؛ نترس و غمگین و محزون نباش. «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ ما او را برمی‌گردانیم به تو و او را از مرسلین قرار می‌دهیم. «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا» (چیز بی صاحب و گمشده را در فقه هم می‌گویند لُقْتَه)؛ آل فرعون او را گرفتند تا برای آل فرعون دشمن و مایه‌ی غصه‌شان بشود. آیا آل فرعون موسی را گرفتند تا موسی پدرشان را در بیاورد؟ آیا آل فرعون موسی را به این هدف گرفتند؟ این لام «لام غایت» نیست. نمی‌خواهد هدف این کار را نشان بدهد. بلکه یعنی آل فرعون موسی را گرفتند و عاقبت کار این می‌شود که مایه دشمنی و باعث حزن آن‌ها خواهد شد.

ندانستن فرق «لام غایت و لام عاقبت» بسیاری از مترجمین را وادار کرده که بعضی از آیات را بسیار بد، حتی در حد انحرافی ترجمه کنند! در نتیجه انحرافی تفسیر می‌شود و اگر کسی با این زبان آشنا نباشد اصلا یک معرفت انحرافی درست می‌شود به همین سادگی!

مثلاً آیه ۱۷۹ سوره اعراف از جاهایی است که بسیاری را گیر انداخته! مترجمین را به دست و پا انداخته، بد معنی کرده‌اند، بد توضیح داده‌اند و یک معرفت بد هم ایجاد شده! «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»؛ ما کثیری از جن و انس را خلق کردیم برای جهنم! اصلاً از موقعی که داشتیم خلق می‌کردیم داشتیم برای جهنم خلق می‌کردیم! مترجمین این لام را «لام غایت» معنی می‌کنند و آن وقت می‌دانید چه فاجعه‌ای می‌شود در معارف دینی؟! در صورتی که این لام «لام عاقبت» است؛ یعنی ما آدم و جن را خلق کردیم ولی عاقبت کار این می‌شود که کثیری از آن‌ها به جهنم می‌روند، نه این که ما به هدف جهنم بردن، این‌ها را خلق کردیم! دیده شده که یک عالمه هم مفسرین توضیح می‌دهند که بالاخره خدا بعضی را برای بهشت خلق کرده و بعضی را برای جهنم! بعضی طینتشان خراب است و از همان اول خدا این‌ها را بد درست کرده! خود معنا کردن بحث طینت مهم است، در حالی که این لام‌ها لام عاقبت است؛ یعنی ما آدم‌ها و جنیان را خلق کردیم، ولی عاقبت، کثیری از آن‌ها به جهنم می‌روند.

نکته‌ای عرض می‌کنم که با توجه به این نکته، مقداری در تفسیر آیه ۸ کمتر نیاز به توضیح است:

علامه در مورد لام غایت می‌گویند: این‌ها غایات خلق است، نه غایات خالق؛ یعنی کارهای خدا با کارهای آدم‌ها فرق دارد. هر چیزی که برای آدم‌ها خوب است، برای خدا خوب نیست. فکر کردن برای آدم‌ها چیز خوبی است، ولی برای خدا خوب نیست؛ چون فکر کردن برای خدا یعنی خدا باید مجهولاتی داشته باشد! پس باید فکر بکند و آن مجهولش را دربیابد. انجمنی بود که زده بود «هو الفکور» مثلاً خیلی خواسته بود خدا را تحویل بگیرد.

این نیست که هرچه خوب است برای خدا خوب باشد! بعضی چیزهاست که اگر وجود ناقص آن را پیگیری کند، خوب است، ولی اگر وجود کامل آن را پیگیری کند، وجودی که صمد است، توپر است و غنی محض است، خوب نیست. یکی از این چیزها «هدفدار بودن» است. اگر یک موجودی هدف داشته باشد، می‌خواهد به یک چیزی برسد که ندارد. هدف داشتن مساوی با این است که یک چیزی نداری و می‌خواهی به آن هدفت برسی. هدفدار بودن آدم چیز خوبی است؛ به دلیل این که او فقر محض است و باید به یک چیزهایی برسد و لذا تلاش می‌کند که به آن‌ها برسد. او که غنی محض است، هدفدار بودن برای او اصلاً معنا

ندارد. او نه تنها نمی‌خواهد سودی بکند، حتی به کمال اخلاقی خاص هم نمی‌خواهد برسد. یک نفر ممکن است انفاق بکند؛ چون می‌خواهد برای خودش آبرویی کسب کند، ریائاً انفاق می‌کند. یک نفر هم انفاق می‌کند؛ چون یک چیزی ندارد و می‌خواهد کسب کند؛ جواد نیست، می‌خواهد جواد باشد. بخشنده و سخی نیست، می‌خواهد این اسم را در خودش زنده بکند و این اسامی و این کمالات را پیدا بکند. خود ائمه هم همین جور هستند. «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» (انسان: ۹)؛ ما اطعام می‌کنیم برای فیض خاص. ما هم یکسری فیوضاتی نداریم و می‌خواهیم به دست بیاوریم. کولی مفت که نیست! یک نفر هم اطعام می‌کند برای فیض پایین؛ مثل ریا. ائمه هم یک چیزهایی ندارند که می‌خواهند به دست بیاورند؛ چون همه غیر او فقیرند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر: ۱۵)؛ خدایی که دارد فیض و فوز می‌دهد نه تنها خودش نمی‌خواهد سود شخصی بکند، حتی به یک کمال اخلاق خاصی هم نمی‌خواهد برسد؛ چون غنی محض است.

نکته‌ی دیگر این که کارهایش هم حکمت دارد. خدا اگر یک کاری می‌کند، حکیم است. حکمت خدا را بگذارید کنار غناء محض، اگر کسی دارد کار حکیمانه می‌کند، و حکیم علی‌الاطلاق است، پس کارهایی که می‌کند باید هدفی داشته باشد و دارد در آن کارها یک چیزی دنبال می‌شود؛ چون وقتی می‌گوییم خدا هدفمند نیست و کارهایش هدف ندارد، نه به این معناست که کارهایش گتره‌ای است! نه! بلکه قرار نیست چیزی به خودش برسد، پس هدف شخصی ندارد. و این «لام» لام غایت است، منتها نه غایت خالق که غایت الخلق و این که این آفرینش باید به نقطه‌ای برسد. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) می‌بینید آیات ظاهراً متناقض است که برمی‌گردد به نفهمیدن فرهنگ قرآن! وقتی می‌گوید: «من جن و انس را خلق نکردم مگر این که عبادت بکنند» و در آیه ۸ ابراهیم دارد: «وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ اگر همه‌تان هم کافر بشوید، خدا غنی است. پس اگر قرار است عبادت غایت باشد که ما نمی‌توانیم تعارف بکنیم. اگر تمام کره‌ی ارض کافر بشوند، به غایت نرسیده، منتهای مراتب تفکیک آن همین است که آن‌جا که این آیات را داریم که «إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ یعنی خدا خودش هدف شخصی ندارد. هیچ کرامت اخلاقی خاصی هم نمی‌خواهد به او برسد. او غنی است و غایت الخالق وجود ندارد. همه‌تان هم کافر بشوید، بر دامن کبریایش گردی نمی‌نشیند.

این که جن و انس را برای عبادت و عبودیت خلق کرده، برای این است و این که دارد من با هدف خلق می‌کنم و عبث خلق نمی‌کنم؛ یعنی این شیء باید به غایتی برسد و غایت آن، عبودیت است و اگر نرسد به غایت خودش نرسیده، نه این که من به غایت خودم نرسیدم!

این که می‌بینید علامه در این جا خیلی اصرار می‌کند که این، غایت الخلق است، نه غایت الخالق، نظر به همین نکته است.

(سؤال ج: آن هم باید در همین فرهنگ معنی بشود. بعضی گفته‌اند این حدیث: «كنت كنزا مخفيا» است. مخفی برعکس مخفی است و به معنی آشکار است. این حدیث که دارد «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»؛ من خلق کردم که شناخته بشوم. ذات او که محتاج شناخته شدن که نیست. البته باید بین مقام‌های خدا تفکیک قائل شد، ولی ذات خدا محتاج شناخته شدن نیست. این که دارد: «فخلقت الخلق لكي اعرف» حواسش جمع بوده؛ یعنی غایت خلق این است که مرا بشناسند. اگر نشناختند که نشناختند! «إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيَّ حَمِيدٌ»

مبحث بعدی در آیه ۱ بحث فرهنگ ظلمات و نور در قرآن است. این که چرا یکی جمع و دیگری مفرد آمده حرف و سخن دارد. این فرهنگ ظلمات و نور فرهنگی بسیار جدی در قرآن است. ما همه‌ی این‌ها را به حساب تشبیه‌هایی گرفتیم و لذا مقداری از محتوا خالی شده. این که قرآن و پیغمبر می‌خواهند شما را از فضای ظلمت به فضای نور ببرند و در فضایی که خیلی حرف‌ها باید دیده بشود، حرفی جدی در قرآن است و برای خودش یک فرهنگ است. شما فکر کنید اگر این اتاق تاریک باشد، کلا شناسایی با لمس چقدر انجام می‌شود؟ چه میزان از شناسایی با لمس انجام می‌شود؟ ممکن است شما با لمس ابعاد را بتوانی تشخیص بدهی، ولی خیلی چیزهای دیگر شیء را نمی‌توانی تشخیص بدهی! مثل رنگ شیء. اصلا افقی که می‌توانید لمس کنید بیشتر از پهنا و درازای دستتان نیست، ولی اگر چراغ‌ها را روشن کنند و بروید در فضای نورانی، نه این که فقط لمس کنید، بلکه ببینید؛ یعنی خیلی از چیزها دیده بشود. خیلی از حقائق عالم نه این که فقط فهمیده بشود، بلکه دیده بشود، آن موقع افق نگاه تا کجا می‌رود؟ منطقه‌ی دید تا کجا هست؟ این که در روایات داریم که «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله»؛ مواظب فراست و زیرکی مؤمن باشید که او با نور

الله دارد حرکت می‌کند. منظور از مؤمن هم فقط یک آدم نمازخوان نیست. در آیه‌ی ۱۱ طلاق داشتیم که «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» را تازه ببرند از ظلمت به نور! یعنی طرف باید ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام بدهد تا خرده خرده ببرندش و روشنش کنند؛ یعنی فضا نورانی بشود. در نور ببینید و در نور حرکت کند. آیات همین را دارد می‌گوید. عبارت «افلا تعقلون» های قرآن، یا «عقل محجوب» در روایات خیلی وقت‌ها به معنی عقل جزئی اندیش است. روایات چیزی را معرفی می‌کند به نام «عقل منور»؛ یعنی عقلی که نورانی شده. آیا فکر می‌کنید عقل فقط همان است که در فلسفه و منطق و ریاضی به کار می‌رود؟ وقتی فرهنگ روایی - قرآنی را نگاه می‌کنید. احادیث اصول کافی را نگاه می‌کنید، جنود عقل یک چیزهایی است که هیچ رقم به معنی چیزی که ما تا حالا از عقل در ریاضی و برهان می‌شناسیم و به کار می‌رود، نیست. عقل ۷۰ و چند جُندی دارد؛ مثل: تواضع، صبر، ایمان که آدم فکر می‌کند عقل فلسفی چه ربطی دارد به تواضع؟! چه ربطی دارد به صبر؟! یک چیزی در فرهنگ قرآنی و روایی مطرح است به نام عقل منور که حتی شناسایی خود ائمه با همین صورت می‌گیرد.

روایت از امیرالمؤمنین در بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۷ دارد که: «فإنَّه لا یبلُغُ أحدٌ من شیعتنا حدَّ الاستبصار حتی یعرفنی بالنورانیة»؛ شیعه به حد استبصار نمی‌رسد، کامل نمی‌شود، چشمش باز نمی‌شود، مگر این که با نورانیت مرا بشناسد؛ یعنی تا ببیند و دو کلمه بشنود بگوید: «این امام است دیگر!»؛ مثل شعری که شما سابقه‌اش را داشتید، تا می‌شنوید می‌گویید: این همان است که در کاتالوگ فطرت نوشته بود.

مگر ابوذر و سلمان می‌رفتند چندین جلسه با پیغمبر چانه می‌زدند تا این که پیغمبر را قبول بکنند؟! این جوری هم نیست که شما بگویید: یعنی چه که ابوذر و سلمان با دو کلمه که از پیغمبر شنیدند، شهادتین گفته‌اند؟! این‌ها به اندازه‌ی کفایت تأییدیه دارند. آنقدری که به اندازه «مِنَّا اهلَ البیت» شده باشند. این که با چشم باز دیده بشود و در نور دیده بشود. این از حرف‌های جدی و از فرهنگ‌های خیلی مهم قرآن است.

این عقل جزئی‌اندیشی که داریم با آن در ظلمات راه می‌رویم و به آن افتخار هم می‌کنیم! طرف می‌گوید: من قبول نمی‌کنم مگر این که چنین و چنان! تا برهان قاطع آمد من قبول می‌کنم! در صورتی که باید بیایی بالا تا ببینی! تا می‌خواهی بحث کنی می‌گوید: من اول تکلیفم را با تو مشخص بکنم که من آدم لاژیک



(logic) هستیم! ولی چرا این جووری می‌گویی؟! چرا این فرهنگ؟! در این‌ها صد سینه سخن در مباحث شناخت‌شناسی و معرفت‌شناسی دارد. چه کسی گفته معرفت‌شناسی فقط این است؟! مگر آدم این است؟! آدم با تمام قوایی که خدا در او گذاشته آدم است. شما محبت مادرت را نسبت به خودت با چه سیستمی می‌فهمی؟! خودتان گاهی چیزی را می‌بینی و می‌گویی: نه این آن نیست! اگر از علما شنیدید یک چیزی را می‌بینند و می‌گویند این آن نیست، رد نکنید! لا اقل فذرة في بقعة الإمكان! عالمی برمی‌گردد یک آدمی را نگاه می‌کند و می‌گوید: با او نچرخ! - البته آدم بزرگی که خالی بند نیست؛ چون ما آدم شارلاتان کم ندیدیم!- حالا مثل این آدم فیلم‌ها نور سبز هم ندارد! در فیلم گاهی مجبورند از این کارها بکنند، ولی معرفت اشتباه القا می‌کند، مگر این که درستش کنند. مثل فیلم «آخرین گناه» کسی با پیوند قرنی‌ی چشم کسی چشم برزخی پیدا نمی‌کند! این‌ها اصلا احکام مادی نیست.

گاهی کسی به دلت نمی‌نشیند و این به کجا استناد می‌خورد؟! به کدام منطق لاژیک مستند می‌شود حرف‌هایی را که خودت می‌فهمی؟! حرف‌هایی که در نورانیت داری می‌بینی، ولی کل حرکت باید در عالم با نورانیت باشد؛ یعنی ببینی و بروی، نه این که کورمال کورمال دست بکشی و بروی! هی برهان و پارامتر بچینی. خیلی وقت‌ها متوجه نمی‌شویم اگر کسی مثل آقای سیستانی در عراق چه حرکت‌های سیاسی دارد انجام می‌دهد؟! هنری کیسینجر هم سیاستمدار است. فکر می‌کنیم که اگر کیسیجر ۴۰ تا پارامتر دارد که با آن‌ها حرکت می‌کند، پس لابد آقای سیستانی هزار تا پارامتر دارد؟! یا مثلا سید حسن نصرالله بیش از آقای سیستانی پارامترهای عقلی دارد! نه! اشتباه نکنید! بحث این چیزها نیست بلکه بحث «إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ» است که «إِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» با نور خدا دارد حرکت می‌کند. او توی منطقه‌ی روشن دارد حرکت می‌کند و این یکی باید دست و پا بزند و حرکت کند و خیلی پارامترها را باید رعایت کند.

در سوره مبارکه انعام، از آیه ۱۲۱ نگاه کنید و وحی‌های شیطنی را ببینید. یک عده هستند که در تاریکی به دلیل تاریک بودنشان به آن‌ها وحی می‌شود! منتها از ناحیه‌ی شیطان! الهامات دارند ولی از ناحیه‌ی شیطان «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»؛ نخورید از آن چیزهایی که نام خدا بر آن برده نشده که به تحقیق آن‌ها «از مرزها بیرون زدن» است «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ

لِيُجَادِلُوكُمْ»؛ شیاطین وحی می‌کنند به اولیاء و رفقای خودشان تا با شما به مجادله و مخالفت برخیزند. «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ اگر آن‌ها را اطاعت کنید، به تحقیق شما مشرک هستید. بعد از آن وحی شیطانی آیه می‌گوید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ آن میتی را که ما زنده کردیم، نه تنها زنده‌اش کردیم که نوری هم به او دادیم که با آن نور دارد بین مردم حرکت می‌کند. خیلی حرف است که یک عده با نور دارند حرکت می‌کنند! میان مردم هستند، ولی حرکتشان با نور است. «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»؛ آیا این مثل کسی است که در ظلمت دارد حرکت می‌کند و از آن خارج هم نمی‌شود؟! حالا انتهای آیه را نگاه کنید که چه عجیب است و اصلا ربطی به بالای آیه ندارد! «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ این چنین زینت داده شده برای کافرین آن‌چه که عمل می‌کنند. مگر چنین بحثی بود؟! مگر زینت پیدا کردن، چیزی شده بود؟ مگر بحث این بود که ما دنیا را با زر و زیور آفریدیم و دل‌های شما را ربودیم؟ پس چه تزیینی؟! تزیین همین است که به همین دلت خوش است که در ظلمت حرکت می‌کنی. دلت خوش است به حرکت در ظلمات! به این که باید اثبات بشود تا بپذیریم! به این که من منطقی هستم! و باز دارد: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا»؛ و وقتی در هر آبادی این چنین می‌شود که آدم‌ها، یا جامعه می‌خواهند که در ظلمت حرکت بکنند، آن موقع می‌شود که «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا»؛ مجرمین گنده و سرسخت را قرار می‌دهیم؛ چون که این‌ها دیده نمی‌شوند. اکابر مجرمیها، آن دزدی نیست که دیده هم می‌شود. اتفاقاً وقتی قرار است که از ظلمت به سمت نور حرکت نشود، و آدم‌ها در ظلمت‌ها و همین عقل‌های جزئی اندیش باقی بمانند و به عقل منور راه پیدا نکنند، این چنین می‌شود که ما در آبادی‌ها «أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا» می‌گذاریم «لِيَمْكُرُوا فِيهَا» تا مکر بکنند؛ یعنی حضور این‌ها وقتی معنا می‌دهد که «ینظر بنور الله» نباشد. «یمشی به فی الناس» نباشد. وقتی قرار نیست با نور حرکت بکند، می‌شود این طرف و آن طرف قایم شد! می‌شود این طرف و آن طرف کمین کرد. وقتی نور نباشد معلوم نمی‌شود من چه دستم هست! اسلحه دارم یا ندارم! به که می‌خواهم شلیک کنم! این‌ها دیگر معلوم نیست. «وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ این‌ها فقط خودشان را فریب می‌دهند.

نمی‌دانم این آیات چقدر برایتان بولد است؟! اصلا آدم با این آیات می‌تواند زندگی کند.

(سؤال) ج: می‌خواهد بگوید این نور دنیا و آخرت را به هم وصل می‌کند. اگر در این دنیا با نور حرکت کنی، آخرت هم با نور حرکت می‌کند.

علم‌های منطقی برهانی قواعد قابل مفاهمه دارد، ولی علوم حضوری هیچ قواعد قابل مفاهمه‌ای ندارد. خلط نشود! این که من نمی‌توانم با کسی مفاهمه کنم، این یک مطلب است و این که برای خودم هم هیچ قاعده‌ای ندارد یک مطلب دیگر است. من این علم حضوری خودم را که مثلاً الان خوشحال هستم یا ناراحت، اصلاً نمی‌توانم با شما مفاهمه کنم؛ یعنی اصلاً نمی‌توانم برای شما اثبات کنم؛ چون علم من است. من هرچه بگویم، برای شما دلیل نمی‌شود. مثلاً ببین دارم گریه می‌کنم؟ دلیل نمی‌شود؛ چون خیلی‌ها گریه‌ی شوق می‌کنند!

این که من نمی‌توانم یک چیزهایی را برای شما اثبات کنم غیر از این است که برای خودم هم قواعد ندارد. ما خیلی وقت‌ها دم در دلمان ننشسته‌ایم تا این قواعد را کشف کنیم، و بر حالات روحی خودمان مسلط بشویم. خیلی وقت‌ها در یک مرحله‌ی این‌ها با احساس قاطی می‌شود و آدم نمی‌فهمد، ولی چون مطلب با احساس قاطی می‌شود، آن را نکوبید! دم در دلتان بنشینید! خیلی وقت‌ها خدا می‌گوید: «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (انعام: ۶۱)؛ بعضی وقت‌ها یک جایی می‌خواهید بروید و یکهو خدا جلوتان را می‌گیرد و نمی‌روید. اصلاً خدا برایتان حفظه می‌فرستد که نروید! دریافت این حفظه‌ها را باید پیدا کنید! اگر این را بفهمید که «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم»؛ بنشینید سر جانتان! یک خرده نگاه بکنید! این حفظه‌ها باید معلوم بشود. گاهی یک جا شما را افطاری دعوت می‌کنند، در دم حالت به هم می‌خورد! یک خرده آن را بررسی کن و ببین چه شد؟! چرا این جوری شد؟! در بعضی جاها می‌روی و احساس می‌کنی داری نفس می‌کشی! در بعضی جاها می‌روی و با این که هیچ اتفاقی نیفتاده، احساس می‌کنی به هم چلانده می‌شوی! انگار لای منگنه گذاشتند! یک خرده نگاه بکن! بنشین سر جانت و یک خرده بررسی بکن! این که من با کسی نمی‌توانم مفاهمه بکنم، غیر از این است که من اصلاً نمی‌توانم این چیزها را بفهمم! اصلاً این الهامات مجموعه‌ی نکاتی است که این را قلب باید بفهمد. باید هم متوجه بشود. فارغ دلانه خودتان را از این معارف کنار نکشید! نگویید: من که این‌ها احساس نمی‌کنم!

متأسفانه بحث لایژیک (منطقی) خیلی قدرت پیدا کرده، در صورتی که در فلسفه می‌گویند اصلاً علم یعنی علم حضوری! و علم حصولی هم باید به آن علم حضوری برگردد. در این علم حضوری است که به آدم الهامات می‌شود، البته وحی قرآنی نمی‌شود. وحی قرآنی درش بسته شده، ولی آدم الهامات و اشراقات دارد. دم در جانتان بنشینید، آن وقت احساسات از الهامات تفکیک می‌شود، همان طور که وقتی در کار لایژیک یک جا خطا می‌کنید و خطایتان را می‌فهمید، این جا هم همین طور است. نورالله یعنی همین! بروید داستان علما را بشنوید. من چون توی دست و بال این‌ها بوده‌ام، شاهد بودم که یک نفر آمد و ایشان با روی خوش برخورد کرد، ولی دفعه بعد یک جور خاصی با او برخورد کرد. بروید احوالات آقای بهاء الدینی را ببینید! طرف می‌آید خمس بدهد از همان اول می‌زند تو برجکش! حال طرف را می‌گیرد! خوب! این چه منطقی دارد؟! یا باید بگوییم طرف شکمی و گتره‌ای عمل می‌کند! همان آقای بهاء الدینی که آقای امجد - که حرف بی‌راه نمی‌زند - راجع به ایشان می‌گوید: در خواب و بیداری با ائمه زندگی می‌کرد. آیا این آدم حرف‌های کیلویی می‌زند؟! نه! این به خاطر راه رفتن در نور است. این فرهنگ را جدی بگیرید. باید از خودمان توقع کنیم. خدا توقع دارد. این‌ها هدف‌های بزرگتری است که قرآن مطرح می‌کند که بلند شو برو توی نور! با این که ایمان و عمل صالحی هم داری، با همان نماز و روزه یواش یواش بیا از ظلمات خارج شو و برو در فضای روشن قابل دید! البته این‌ها روند و مرحله دارد. ممکن است در اوائل، آن فضای روشن خیلی غبارآلود باشد، و ممکن است اشتباه بکند، ولی یواش یواش با مجاهدتی که می‌کند ... و اصلاً فرهنگ فرقان همین است. برای این است که داریم: «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹)؛ ما هدایت می‌کنیم، «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹)؛ وقتی می‌گویند به شما فرقان می‌دهیم؛ یعنی همین! یعنی به شما یک چیزی می‌دهیم که تمییز حق و باطل در آن هست، و گرنه عقل لایژیک را به همه داده‌اند. به خیلی از کفار بیشتر هم داده‌اند! ولی فرقان یک زمینه‌ای است برای تشخیص حق و باطل، و ممکن هم هست که بقیه نفهمند.

صلوات!